

پرده شیشه‌ای

نگاهی به سریال «نچلا» و واکنش‌های پیرامونش

دوران سپری‌شده

فرهاد خالدینیک

● فیلم یا سریال‌هایی که قصه‌ای را در دل یک قوم یا منطقه‌ای خاص روایت می‌کنند، غالباً سریال‌های حساسیت‌برانگیزی از آب درمی‌آیند؛ از آن جهت که مردمان آن قوم یا منطقه، به‌سرعت در مقام مقایسه برآمده و انتظار دارند آن فیلم یا سریال، کاملاً مطابق با آداب و سنن و فرهنگ آنها بوده و حتی زبان و لهجه ایشان را به درستی‌ترین شکل ممکن بازتاب دهد. انتظاری که البته بیجا هم نبوده و این ایدئالی است که اگر فیلم‌سازی به آن دست یابد، مایه مباهات است.
باین‌حال اغلب سریال‌های تلویزیونی به دلیل بودجه محدود و مشخص پروژه و تعجیل و شتاب در مراحل پیش‌تولید و تولید، فرصت پرداختن دقیق و ظریف به جزئیاتی را که اشاره شد، ندارند و به این دلیل بلافاصله مورد انتقاد مردمان مناطقی که قصه سریال در آنجا روایت می‌شود، قرار می‌گیرند.

در تازه‌ترین نمونه باید به سریال «نچلا» اشاره کرد و برخی انتقادها که درباره استفاده از گویش و لهجه نامناسب و بی‌احترامی به فرهنگ مردم آبادان از آن به عمل آمده است. کار تا جایی بالا گرفت که نماینده مردم آبادان در مجلس شورای اسلامی این‌چنین در مقام نقد سریال برآمد: «در سریال نچلا، رفتارهای نامطلوبی به مردم آبادان نسبت داده می‌شود؛ به‌گونه‌ای که باعث ایجاد انزجار عموم نسبت به این منطقه و فرهنگ حاکم بر آن می‌شود و این در حالی است که تمام روایات از نوع بر‌خودرها و رفتار افراد در این سریال ساختگی است و همین امر باعث عصبانیت مردم آبادان شده است». این صحبت‌ها ما را به یاد سال گذشته و زمان پخش قسمت‌های نخست سریال «وارش» می‌اندازد؛ آنجا که برخی از اهالی گیلان‌زمین، شروع به انتقاد از شخصیت‌های سریال کرده و ضمن انتقاد از لهجه ایشان، بعضی سکانس‌ها و دیالوگ‌های سریال را توهین آشکار به مردان و زنان سختکوش گیلانی قلمداد کردند.
بدیهی است که در هر دو مورد، با پخش قسمت‌های بعدی سریال، انتقادها فروکش کرد و حتی به فراموشی سپرده شد، ولی نکته اینجاست که اگر این مدل نگاه‌کردن به آثار نمایشی ادامه داشته باشد، طبعاً سریال یا فیلمی نباید ساخته شود. ناگفته‌پیداست که حضور یک یا چند شخصیت منفی در یک سریال، دلیلی بر این نیست که تمامی مردم آن منطقه خاص دارای چنین روحیه‌ای هستند. هر اثر نمایشی دارای مجموعه‌ای از شخصیت‌های مثبت یا منفی است که باید در کنار یکدیگر درام فیلم را به پیش ببرند و جذابیت‌هایی دودچندان را موجب شوند. مگر می‌شود سریالی تنها با استفاده از کاراکترهای مثبت ساخته شود و منعکس‌کننده رفتارهای نامطلوب شخصیت‌های منفی آن نباشد؟



درعین‌حال به نظر نمی‌رسد در سریال «نچلا» با شخصیت‌هایی پلید و کاملاً سیاه مواجه باشیم، بلکه گویی تلاش شده شخصیت‌هایی‌کم‌وبیش خاکستری خلق شوند تا به واقعیت بیشتر نزدیک باشند. برای مثال باید به خط اصلی قصه اشاره کرد که مضمونش عشق عبید (حسام منظور) به نچلا (سارا رسول‌زده) و تلاش‌های او برای به‌دست‌آوردن دل معشوق است؛ عشقی که ضلع سومی هم دارد که نقشش را هدایت‌هاشمی بازی می‌کند؛ شخصیت عدنان که یک نظامی عراقی است و ظاهراً در قطب منفی سریال قرار می‌گیرد. ولی فیلم‌نامه‌نویسان و کارگردان سریال (خیرالله تقیانی‌پور) حتی در خلق این شخصیت نیز شرط انصاف و عدالت را رعایت کرده و سعی کرده‌اند شخصیتی خاکستری را به تصویر کشند؛ شخصیتی که با اینکه شغلش با خشونت و بی‌رحمی گره خورده، ولی به‌شدت احساساتی است و با زبان شعر، عشقش را به نچلا نشان می‌دهد. هدایت‌هاشمی نیز در درآوردن ابعاد مختلف شخصیت این نظامی عاشق‌پیشه، موفق نشان می‌دهد؛ همان‌طور که حسام منظور و البته سارا رسول‌زده نیز به‌خوبی از پس ایفای نقش‌های دشوار خود در «نچلا» برآمده‌اند.
سریالی که اگر در فیلم‌نامه‌اش کمتر از عنصر تصادف بهره گرفته می‌شد و داستاتک‌ها و شخصیت‌های فرعی آن با دقت و تأمل بیشتری نوشته شده و به تصویر درمی‌آمدند، می‌توانست بیش از اینها توجه مخاطبان سریال‌های تلویزیونی را جلب کند؛ مخاطبانی که نباید آنها را دست‌کم گرفت و گمان کرد که حضور شخصیتی منفی در سریالی می‌تواند در عقیده‌شان نسبت به اخلاق و روحیات مردمان اشاره‌شده تأثیرگذار باشد.
دوران این مدل فکرکردن‌ها و این‌گونه قضاوت‌کردن‌ها سال‌هاست که سپری شده!

گروه هنر: «پوریا پورسرخ» با بازی در سریال‌های تلویزیونی وارد دنیای بازیگری شد. او اوایل دهه ۸۰ در سریال‌های «روزهای به‌یادماندنی»، «فرار بزرگ» و «مسافر» بازی کرد. سال ۱۳۸۵ در سریال نوروزی «وفا» به کارگردانی محمدحسین لطیفی به ایفای نقش ژوئین پناهی پرداخت. پورسرخ بعد از ایفای این نقش در میان مخاطبان تلویزیون به شهرت رسید و همه این گمانه‌زنی را درباره‌اش داشتند که از این به بعد او می‌خواهد نقش عاشقان خسته‌دل را بازی کند؛ اما پورسرخ کارنامه‌اش را به سمت دیگری هدایت کرد و بعد از «وفا» در مجموعه تلویزیونی «صاحب‌دلان» نقش یک جوان لات را بازی کرد که مرتب برای بقیه دردرس‌ر درست می‌کرد. او در کنار نقش‌های جدی در آثار طنز هم حضور داشته است. او این روزها «مسابقه ایرانیش» را برای شبکه دو اجرا می‌کند که از سوی احسان ارغوانی تهیه شده است. به بهانه اجرای این مسابقه با پوریا پورسرخ گفت‌وگو کرده‌ایم.

آقای پورسرخ چه شد که اجرای یک برنامه تلویزیونی را پذیرفتید؟

چند وقت اخیر رویکردی پیش آمده که بعضی از بچه‌های بازیگر به سمت اجرا و مجری‌گری روی آورده‌اند. من هم مانند سایر همکارانم پیشنهاداتی داشتم؛ اما برای من این کار فرق ویژه‌ای داشت. علت‌م هم این است که حرکت، فعالیت و کارهای فیزیکی هم داشت و مضاف بر آن، بازی‌هایش هم کاملاً ایرانی طراحی شده بود که اتفاقاً این کار را سخت می‌کند. با تمام احترامی که برای مسابقه‌های تلویزیونی قائلم، معتقدم در این مسابقات که برگرفته از مسابقه‌های خارج از کشور هستند، جذب مخاطبان کار راحت‌تری خواهد بود. البته این کار هم قابل تحسین است و مخصوصاً که از لحاظ کیفیت، خیلی خوب به این آثار نزدیک شده‌اند که بسیار موضوع شبان احترامی نیز به شمار می‌رود. اما درباره «مسابقه ایرانیش» باید بگویم که این‌کار کاملاً طراحی ایرانی دارد و بازی‌ها باید ببیریم که به خاطر تکنولوژی و اینکه سال‌ها می‌گذرد، گرد فراموشی رویشان ننشته بود و به نظر بیشتر از اینکه کار مجری در این مسابقه سخت باشد، کار تیم طراحی مسابقه سخت است که باید بتوانند این مسابقات را از شکل‌وشمایل سرگرمی به شکل‌وشمایل مسابقه‌ای و رقابتی دربیاروند. این بازی‌ها عمدتاً در خانواده‌ها و نسل‌های قبل در دوره‌های ما و میهمانی‌ها استفاده می‌شده و همان‌طور که گفتم جنبه سرگرمی داشته است. اما حالا اینها به مسابقاتی لنشنین تبدیل شده‌اند که اتفاقاً بازخورد بسیار خوبی هم از آنها گرفته‌ایم. خیلی هم برابم شیرین است که شرکت‌کنندگان حساس هستند سر امتیاز و برایشان مهم است.

آ فکر می‌کنید آنچه می‌خواستید در طول کار درست از آب درآمد؟

واقعیت این است که تیم طراح مانند آقای محسن آزادی بسیار با اعتمادبه‌نفس صحبت می‌کردند و ما در جلساتمان دراین‌باره هم صحبت کردیم که اگر این بازی‌ها هنوز آن‌قدر جذاب هستند، پس چرا فراموش شده‌اند و تکنولوژی جایشان را گرفته است؟ باید ببیزیریم که تکنولوژی الان سوار کار و پیشرو است. اما ایشان گفتند ما قرار است همین کارها را به شکل امروزی

هنر



گفت‌وگو با «پوریا پورسرخ» درباره تجربه اجرای مسابقه در تلویزیون

مهم خروجی کار است

دربیاوریم و به‌روز کنیم. در نهایت هم این اتفاق افتاد و فکر می‌کنم اتفاق خوبی هم رقم خورد و واکنش‌ها و استقبال‌ها بیش از چیزی بود که فکر می‌کردم.

لا در این سال‌ها بازیگران بسیاری به حوزه «اجرا» وارد شده‌اند و اجرای برنامه‌های تلویزیونی را بر عهده گرفته‌اند. آیا می‌توان گفت که شما برگرفته از این تب و جو وارد حوزه اجرا شده‌اید؟

به جرئت می‌توانم بگویم که جزء اولین بازیگرهایی بودم که پیشنهاد اجرا در تلویزیون را داشتم و شاید یکی از دلایلش هم این بوده که رشته همکاری من با تلویزیون

همیشه برقرار بوده و این‌طور نبوده که بگویم حالا بروم چند سال سینما بعد دوباره به تلویزیون برگردم. این ارتباط بوده و به همین دلیل هم همیشه برقرار بوده و این‌طور نبوده که بگویم حالا بروم چند سال سینما بعد دوباره به تلویزیون برگردم. این ارتباط من با تلویزیون همیشه برقرار بوده و به همین دلیل هم پیشنهادهایی برای اجرای برنامه‌های تلویزیونی به من شده است. اما اتفاقی که افتاد این بوده که نمی‌خواهم بگویم آدمی هستم که خلاف جریان حرکت می‌کنم؛ اما خیلی تحت تأثیر موج نیستم و خودم در این مقطع به واسطه برنامه، اجرا را پذیرفتم.

لا به نظر شما نقطه قوت «مسابقه ایرانیش» چه بود؟ این برنامه چه فاکتورهایی داشت که باعث شد روی آن فکر کرده و در نهایت بپذیرید آن را اجرا کنید؟

در گام نخست اعتمادی که به تیم تولید پیدا کردم، نظر من را تغییر داد. من در گام نخست رزومه احسان ارغوانی، تهیه‌کننده کار را دیدم که چه برنامه‌هایی را تا به حال ساخته است. از آن

بله؛ اگر آنها را به اندازه بازی‌های ایرانی خانوادگی سرگرم‌کننده ببینیم، به اندازه خودشان هیجان دارند. این مسابقه را با مسابقه‌های قبلی که داشته‌ایم نمی‌توان مقایسه کرد. ما الان مسابقات بسیاری در دنیا داریم که ایرانیزه شده‌اند و در ایران هم ساخته شده‌اند و قطعاً اینها شاید هیجان و بیننده بیشتری هم داشته باشند؛ اما همان‌طور که گفتم «ایرانیش» تفاوت بسیاری دارد و توانسته از صفر تا صد ایرانی به میدان بیاید و هیجان خوبی را هم به مخاطب تزریق کند.

آ خود شما کدام‌یک از بازی‌ها را بیشتر دوست دارید؟

من خودم چیستان را بیشتر دوست دارم؛ برابم جالب است که جواب معماها را پیدا کنم. درباره قسمتی که کمتر دوست دارم هم می‌گویم و آن هم اعلام نتایج مسابقات است؛ چون در حین برگزاری ارتباط خوب و دوستانه‌ای بین ما برقرار می‌شود که نمی‌خواهم با اعلام نتایج این فضای دوستانه کم‌رنگ شود و در نهایت باید با یک گروه خداحافظی کنیم.

آ در طول اجرا شما الگویی هم داشته‌اید؟

اولین چیزی که تمام مجری‌هایی که با آنها صحبت کردم، به من اشاره کردند، پرهیزدادن من از این موضوع بود. من تنها کاری که کردم این بود که اگر پوریا مجری بود، چگونه می‌شدد؟ من اجرا را بازی نکردم و الگوبرداری هم نکردم؛ چون ما مجری‌های موفق‌ی در طول سال‌ها داشته و داریم.

آ خود شما اجرای کدام‌یک از مجری‌ها را بیشتر دوست دارید؟

زندگی‌داد منوچهر نوزری مجری‌ای بود که او را دوست داشتم و معتقدم در اجرا ردپای ایشان همچنان وجود دارد.

آ فکر می‌کنید اینکه بازیگران وارد حیطه اجرا می‌شوند، کار خوبی است؟

به نظر من هر اتفاقی که منجر شود مخاطب لذت برد و به تماشای برنامه بنشیند، اتفاق خوبی است. مهم نیست که من بازیگر آن را اجرا می‌کنم یا یک فرد ناشناس؛ مهم خروجی کار است. اما این کاردها هم وجود دارد که می‌گویند از تلویزیون به سینما آمده است، یا چرا آن آدم از تئاتر به تلویزیون آمده؛ یا چرا بازیگری به حیطه اجرا وارد شده است؟ بعد با همه اینها که صحبت می‌کنیم، ادعای روشننگری دارند و مدعی آزادی بیان و حقوق اساسی هستند؛ درحالی‌که نوبت خودشان که می‌شود دیکتاتور درونشان ظهور می‌کند.

آ تا الان واکنش‌ها چگونه بوده؟

مردم استقبال خوبی کرده‌اند، ولی «ایرانیش» ساعت پخش مناسبی ندارد؛ آن‌هم برای مسابقه ایرانی که برای طراحی آن زحمت بسیاری کشیده شده است. هنر تیم طراح بوده که جذابیت تصویری به کار اضافه کرده‌اند و خودم را به لحاظ تأثیر بسیار کم‌اثرتر می‌بینم و به اندازه بضاعت خودم تلاش می‌کنم و خودم را کارت دعوتی می‌بینم که مسابقه را ببینند و بعد که تماشای می‌کنند، دیگر خود مسابقه آن‌قدر جذاب است که آن را تماشای می‌کنند. من تمام تلاشم را کردم و مدلم هم این‌طور نیست که بگویم تلویزیون نمی‌بینم. هم تلویزیون می‌بینم و هم فیلم ایرانی و هم تماشاگر تئاتر هستم. همه را دوست دارم و فکر می‌کنم باید به‌عنوان کسی که در این حیطه فعالیت می‌کند، به آثاری که تولید می‌شود، توجه کنم.

یادداشت

حکایت عشق

در فیلم «بی‌حسی موضعی»

ایلیا آل‌خمیس

● «بی‌حسی موضعی»، جهان شمن‌هاست. جهان سفرهاست. سفری در ناخودآگاه انسان معاصر از جهانی به جهانی دیگر. ترکیبی از سوررئال و سمبولیسم که نهایتاً انگار سماع‌وار به مشرق‌زمین می‌رسد. دراین‌میان حبیب رضایی شمنی می‌شود در انتخاب و با بازی زیبایش مکمل اتمسفر نگاه حسین مهکام. «بی‌حسی موضعی» فیلمی متفاوت است در این روزهای همه شبیه به هم. فیلمی بر پایه عرفان مشترک، آمیخته با طنزی در درون؛ طنزی که از بی‌حسی زمانه می‌آید. هیچ چیزی سر جایش نیست. درست مثل روزگار اکنون ما و همین باعث شده که فیلم با همه پراکندگی ظاهری‌اش، دارای منطقی روایی شود. شخصیت‌های فیلم در نگاه اول، ولنکارانه دیده می‌شوند؛ اما به مرور متوجه رهایی آنها می‌شویم، نه بی‌بندوباری. «بی‌حسی موضعی» را باید از جنبه روان‌شناسانه دید. جلال با بازی حبیب رضایی دانشجوی مطرود فلسفه است. کنش‌هایش باید بر پایه تحصیلاتش سنجیده شود. خواهرش ماری با بازی بارن کوثری فردی دوقطبی است. شاهرخ با بازی پارسا پیروزفر و همسر یک‌شبه ماری، قمارباز است و راننده تاکسی با بازی حسن معجونی شکست‌خورده‌ای در زندگی. دوست موزیشن‌شان هم در عالمی دیگر جمع خراباتی‌ها در شبی به هم می‌رسند و اتفاقات شبانه‌ای که گره می‌خورند. این حکایت انسان حیران معاصر است. «بی‌حسی موضعی» حکایت جامعه بی‌هویت قرن بیست‌ویکمی است. همان بی‌هویتی که «ادوارد سعید» در بابش سخن‌ها دارد. حکایت عشق است



در جدال با نیهیلیسم. حسین مهکام در «بی‌حسی موضعی» در نقش ندُ خوان ظاهر می‌شود و تعاریف به هم می‌خورد. او از جهان‌های موازی با ما سخن می‌گوید و از فراموشی نام خود، فیلش سیر و سلوکی عارفانه از جنس شمن‌های مرکزی دارد. حیرانی انسان معاصر در پی پناهگاهی که جانش به آرامش برسد. حسین مهکام را در انتخاب اسم سما برای دختری که هرگز دیده نشد، باید تحسین کرد. عشق، زمانه ماست. ذهنی که پیدا نیست، اینجاست که سوررئالیسم‌ها وقتی او به سمبولیسم نزدیک می‌شود و از اتفاقات شبی، شعری عاشقانه می‌سازد در جهان انسان‌های بی‌هویت که در نهایت به رقصی زیبا منتهی می‌شود؛ رقصی از سر بی‌حسی موضعی در شبی که مرگ و زندگی معنای‌شان را از دست می‌دهند.

ادامه از صفحه ۶

مهدی سبحانی؛ بی‌قرار و پرکار

● همان‌طورکه رنوار در پاسخ به استادش در استودیو گلر، روزی گفته بود: «طبیعی است اگر نقاشی لذت نداشت، باور کنید نقاشی نمی‌کردم». سبحانی از ترجمه، از داستان، از نوشتن، از روزنامه‌نگاری، از نقاشی و از دیگر کارهای زندگی‌اش بیش از دستیابی به هر چیزی، برایش لذت‌بردن و تجربه‌کردن مهم بود.

سحابی به پشتوانه وقوفی که بر ادبیات جهانی و جهان در جریان هم‌روزگارش یافته بود، در ادای درست مدرنیته در هنر بسیار پخته و مسلط و البته بی‌پروا بود و به نظر در زمانه خودش که ز یاد هم از آن دور نشده‌ایم و هنوز هم نیازمند فاصله بیشتری هستیم به درستی ساخته نشد. او مانند محصلی است که هرچه از او دور شویم، نمایی بهتر پیدا می‌کند و این نه به سبب آثار آنها که به سبب بالارفتن فهم و درک ما از آثار آنهاست که حاصل می‌شود.

امروز که ۱۱ سال از ۱۸ آبان ۱۳۸۸، درگذشت او می‌گذرد، می‌توان گفت کاری که سبحانی در ترجمه و ادبیات کرد، کار زودفهمی بود و آنچه او در نقاشی و مجسمه صورت‌بندی کرد، کار دیرفهمی که نیازمند عبور زمان و مدرن‌شدن جامعه ایرانی دارد.

او از زمانه خودش خوراک گرفت و چیزی را تولید کرد که به کار آینده می‌آید؛ آینده‌ای که زندگی را نه برای رسیدن به نقطه‌ای، با انتقال پیامی مشخص و قابل خوانش، که دیگر حرف آینده نیست، بلکه برای توجه به چگونه رفتن و چگونه زندگی کردن و چگونه اندیشیدن و چگونه خوانش داشتن، ترسیم و طراحی می‌شود. البته که سوای آنچه گفته شد، سحابی ویژگی نسل خود را نیز داشت و در کنار جست‌وجوگری و اشراف محتوای بر خود و جهان پیرامونی، بسیار پرکار و پراثر بود؛ به‌نحوی‌که نمی‌توان جهان نقاشی و هنر معاصر این سال‌ها را بدون نمایش اثری از او و خطی که بی‌هاهو بر تن هنر ایران گذاشته است، کتمان کرد یا نادیده انگاشت.